

با این حرفم اروم گرفت. مامانم اومد بالا و با دیدن مجسمه‌ش قیامت به پا کرد و هر چی فوش و ناساز بلد بود بار دختر بیچاره کرد

از اینکه هم خودم و هم نگار رو نجات میدم و زندگی بدون عشقی که ۱۲ سال داشتیمو پایان میدم حسابی خوشحال بودم

به سرعت درخواست طلاق داد و افتادیم دنبال کاراش بماند که خیلی‌ها منصرفمون کردن از هم جدا نشییم اما وقتی کنار هم خوشحال نبودیم چرا باید زندگی میکردیم؟؟ وقتی کنار هم هر روزمون عذاب‌ه چرا باید به این زندگی ادامه میدادیم. نگار تو اتاقی جدا از من بود و تصمیم داشت تا طلاق نگرفتیم به پدر و مادرش هیچی نگه

با حمید کارامو اوکی میکردم اما از زیبا خبری نداشتیم. گرچه مهمم نبود. شایدم بود نمیدونم.

(گندم)

بازم یه پیام ناشناس واسم اومد مخم سوت کشید دیوونه شدم از این پیام

همش یه جمله میگفت منتظر باش به زودی برمیگردم!

یه جوری حرف میزد که انگار بازیگره و فیلم هندی‌ش کرده بود

به حمید گفتم و اون گفت احتمال میده که جمال باش! و این احتمال یعنی جمال هویت واقعی منو فهمیده!

هنوز دوتا دور با ژینا در ارتباط بودم و اصلا با حمید رابطه شون خوب نشده بود

وارد گشش ماهگی شده بود و بخاطر حامگلیش کلی فشار روش بود.

کارش اشک ریختن بود و من نمیتونستم دلداریش بدم چون برگشته بود شهر
خودشون

خیلی دلم میخواست بینمش اما نمیشد اصلا

حمید اجازه دیدنشو نمیداد. تو حال نشسته بودیم و حمید سرش تو یه سری برگه بود
و منم در حال نوشیدن اب پرتغال بودم

که یهو حمید گفت: از عشقت خبر داری؟؟؟

ابرویی بالا انداختم: عشقم کیه؟؟

_جمال

اخمی رو پیشمونیم نشست: نه من به این چیزا چیکار دارم اخه

_میدونی میخواد طلاق بگیره؟؟؟

همین حرفش کافی بود که یهو اب پرتغال پیره تو گلوم و به سرفه بیوفتم —

نزدیک بود خفه بشم که حمید محکم تو پشتم کوبید

_اروم دختر

– یعنی چی میخواد طلاق بگیره؟؟؟

– انگار اختلاف ندارن باهم

سرمو تکون دادم : عجب

– چی عجب ؟؟؟

نمیدونستم چی بگم هیچ حسی نداشتم، شایدم داشتم نمیدونم هر چی که بود
نمیدونم چه حسی بود. اگه طلاق بگیره چی میشه؟؟؟ ماله من میشه؟
از این حس دوگانگی که داشتم متنفر بودم. یه حس خیلی بد و چرتی داشتم اصلا
تکلیفمو با خودم نمیدونستم

یه بار میگفتم نمیخوامش از جلو چشمم افتاده

اما یه بار میگفتم میخوامش!

واقعا من چم شده؟؟؟ چرا با شنیدن اسم طلاقش اینجوری شدم؟؟؟

حمید پوزخندی زد : چته؟؟ گفتم طلاق میگیره نگفتم که تورو میخواد بپر بغلش

جوابی بهش ندادم، حمید هر کاریم که بکنه نمیتونه بیخیال زخم زبوناش بشه و همش
کنایه میزنه!

– من کاری با طلاق جمال ندارم، به من جه طلاق بگیره چیش به من میرسه؟؟؟

سیگار برگشو روشن کرد و ژست خاصی به خودش گرفت: بارها در مورد این موضوع صحبت کردیم من باید اون عتیقه ها رو بفرستم اون ور اب میفهمی؟؟؟

اونم فقط با شرکت جمال میشه تو باید اونقدر روش کار کنی تا چشمشو رو همه چی ببندد و به راحتی بتونیم کارمو تو حل کنیم بعدش هر بلایی سر جمال آوردی بیار.

با شنیدن حرفای مادرش دلم میخواست بکشمش و حسابشو سر جاش بیارم تا یه بار دیگه با احساس کسی بازی نکنه

اما ارزشو داشت که قائل بشه؟؟؟ نه تنها کاری از دستم در میاد اینه کاری که با منو کردو سرش در بیارم
(جمال)

برگه طلاقو امضا کردم و رفتیم بیرون. رو به روی نگار وایستادم. شالشو درست کرد
_ فکرشو نمیکردم به این سرعت از هم جدا شیم

_خودت خواستی

_یعنی میخوای بگی پیشمونی؟؟؟

پیشمون بودم؟؟؟ نمیدونم، من که حسی به نگار نداشتم از سر اجبار باهاش بودم اما
خب ۱۲ سال خوب یا بد زنم بود

وقتی سکوت‌مو دید گفت : همیشه از خدا گله میکردم که چرا بهمون بچه نداد ولی حالا حکمتشو درک میکنم ما ماله هم نبودیم و خدا نمیخواست باهم باشیم تا اخرش بخاطر همین یه بچه بی گناه وارد زندگیمون نکرد

کمی فکر کرد و سپس گفت :شاید اگه بچه داشتیم کارمون به اینجا نمیکشید.
دستی به گوشه لبم کشیدم:نمیدونم چی بگم

_همیشه اینجوری مواجهه نمیدونی چی بگی!

دستمو جلو بردم و اونم با اکراه دستشو تو دستم گذاشت باهش دست دادم و براش ارزوی موفقیت کردم

و سوار ماشینم شدم. به خونه رفتم با دیدن مامانم که گریه میکرد پوفی کشیدم
_چیه؟؟ چته باز مامان؟؟؟

_چرا به این زودی طلاقش دادی هان؟؟؟ باید پ——...

پریدم میون حرفش :پول چیه مادرمن هان؟؟؟چه پولی ول کن بابا. خودت از بس اذیتش کردی خسته شد رفت